



به طور حتم مورخان، تلاش و اقدام‌های کشورهای اروپایی در جهت مستعمره کردن و تحت سلطه درآوردن کشورهای دیگر در فاصله قرن پانزدهم تا بیستم میلادی را مهم‌ترین دوران جهان به‌شمار خواهند آورد. دولت‌های استعماری اروپا از سال ۱۹۰۰–۱۸۷۰ میلادی، بیش از ۱۰ میلیون مایل مربع سرزمین و ۱۵۰ میلیون سکنه (یعنی حدود ۲۰ درصد از سرزمین‌ها و ۱۰ درصد از جمعیت دنیا) را تحت کنترل مستقیم خود درآوردند. از این میان بیشترین منفعت عاید انگلستان شد. تقریباً نیمی از سرزمین‌ها و در حدود ۶۰ درصد از مردمی که تحت نفوذ استعمار قرار داشتند، زیر سلطه انگلستان بودند. امپراتوری انگلستان از شبه‌قاره هند تا مصر و جنوب شرقی آسیا امتداد داشت. فرانسوی‌ها از نظر وسعت مناطق تحت استعمار در مرتبه دوم قرار داشتند و حدود ۵/۲ میلیون کیلومترمربع و ۲۶ میلیون نفر به‌طور عمده از اتباع آفریقا و جنوب شرقی آسیا، تحت سلطه آنها بودند. آلمان، ایتالیا و بلژیک به مستعمرات مهمی در آفریقا دست یافتند. در حوزه قیانونوس آرام، ژاپن و آمریکا به تلاش‌های توسعه‌طلبانه پیوستند.^[۱] با شروع جنگ اول جهانی تقریباً کل سرزمین‌های مورد ادعای استعمارگران تسخیر و مقاومت نظامی مردم بومی درهم شکسته شده بود. سال ۱۹۱۴ میلادی حدود ۸۵ درصد کل سطح کره زمین زیر سلطه استعمارگران قرار داشت. کنترل اقتصادی– سیاسی یا ایجاد دولت‌های استعماری، سراسر جهان را فرا گرفته بود. در این دوره علاوه بر حاکمیت مستقیم بر مستعمرات، سایر ابزار سلطه به‌صورت ایجاد حوزه‌های نفوذ، قراردادهای تجاری و دارای امتیازات ویژه به کار گرفته شد.^[۲] به گفته «وارد سعیده»، هیچ‌کس از سلطه‌های مستعمراتی در طول تاریخ چنین گسترده، چنین واقعاً تحت سلطه و حقیقتاً چنین نامساوی در قدرت با بزرگ‌شهرهای غربی نبوده است. این است که با توجه به چنین ملاحظه‌ای «جهان در یک کل واحد همسر با تأثیرگذاری متقابل رشد آند، صورتی که پیش از این هرگز وجود نداشت.»^[۳] بدین ترتیب دنیای استعمار شکل می‌گیرد. دنیای استعمار، دنیایی است که در آن رابطه میان ۲ گروه از افسراد که از لحاظ فرهنگی یا یکدیگر بیگانه و از نظر جغرافیایی یا یکدیگر فاصله دارند، مورد بررسی و امعان نظر قرار می‌گیرد. این رابطه دارای ماهیتی نامتوازن و نابرابر است. توزیع قدرت میان این دو گروه نامتناسب است زیرا یک گروه قوی و مسلط و گروه دیگر، ضعیف و وابسته است.^[۴] منطقه مورد بحث یعنی خاورمیانه، از لحاظ جغرافیایی موقعیت منحصری دارد و چون محل اتصال اروپا، آفریقا و آسیاست، از نظر سوق‌الجیشی برای هر ۳‌قاره دارای ارزش فوق‌العاده است تا جایی که آن را مرکز نقل‌نیمکره شرقی نامیده‌اند. کوتاه‌ترین و مناسب‌ترین راه‌های هوایی و دریایی بین اروپا و آسیا از این منطقه می‌گذرد و از قدیم‌الایام، امپراتوری‌های بزرگ، شامل همه یا قسمتی از این خط بوده یا به آن چشم‌طمع داشتند.^[۵] در دوران استعمار، انگلستان نیز با توجه به منافع آنها در منطقه، سرنوشتش بیشتر به این ناحیه بستگی داشت. تجارت میان قاره‌های اروپا، آفریقا و آسیا از نظر اسلوب و مقیاس طی قرن‌ها تغییر کرد ولی تقریباً همیشه خود را حفظ کرده است. در گذشته، اهمیت این تجارت به دلیل حمل‌پردرسر

بریشم و ادویه از شرق، از راه آسیا به طرف مغرب بود. به همان ترتیب حمل برده، عاج و طلا به وسیله کاروان‌های شتر در آفریقا و صحرا به بازارهای اروپا انجام می‌شد. افتتاح کانال سوئز در ۱۸۶۹ میلادی، باعث اتصال اقیانوس‌های اطلس و هند از طریق مدیترانه و دریای سرخ شد. در نتیجه، این مسافت بشدت تغییر یافت و خاورمیانه از نظر قدرت دریایی، اهمیت ژئوپلیتیک زیادی پیدا کرد. صرفه‌جویی در زمان و مسافت که در اصل به معنای هزینه‌های کمتر سوخت است، در بعضی سفرهای به ۴۰ تا ۵۰ درصد رسید. اهمیت چنین مزایایی برای کشتیرانی تجاری، کاملاً روشن است. مدت سفر یگان‌های دریایی از دریای مدیترانه به اقیانوس هند از طریق کانال سوئز بین ۱۷ تا ۱۸ روز کوتاه‌تر از طریق دور زدن دماغه امید نیک آفریقای جنوبی می‌شود.^[۶] این دست به دست هم داده بودند. برای مثال، پنبه مصر هند قرار گرفته و ۵ دریاى مدیترانه، احمر، خزر، سیاه و خلیج‌فارس در داخل آن رخنه کرده‌اند، نقش مهمی در تسهیل ارتباطات داشته است. این دریاها به جای اینکه سدی مقابل حرکت باشند، عموماً مورد استفاده متمرکز تجارت بوده‌اند. در عین حال این دریاها صحنه کشمکش‌های عدیده دریایی و نظامی به منظور کنترل راه‌های اصلی تجارت نیز بوده‌اند. کانال سوئز و باب‌المندب که در حکم مکمل‌های یکدیگرند، در کوتاه کردن فاصله بین شرق دور و اروپا نقش مهمی دارند و اخیراً اقداماتی برای افزایش عرض و عمق آن صورت گرفته است.^[۷]

خاورمیانه، بیش از همه نقاط دیگر آسیای مرکزی مورد ستاندازی و تصرف دولت‌های اروپایی که دارای قدرت دریایی بوده‌اند، قرار گرفته است. بدون شک علت امر این بوده که خطه مزبور دارای سواحل طولانی و پرپیچ و خمی است که از اطراف به دریای سیاه و مدیترانه و بحر احمر و اقیانوس هند راه دارند و راه‌های شمالی و خشکی آن چندان سهل و آسان نیست.^[۸] ضمناً در خاورمیانه رقابت امپریالیستی دولت‌های اروپایی از شدت بیشتری برخوردار بود، چون نه تنها این مناطق به آسانی در دسترس بودند، بلکه امتیازات اقتصادی و استراتژیک آن قابل ملاحظه بود. کشورهای اروپایی در بعضی نقاط موفق شدند به طور مستقیم حکومت خود را تحمیل و مستقر کنند. چنین جریان‌هایی نه‌درین امپراتوری عثمانی، بلکه در حواشی مرزهای صورت گرفت که کشورهای اروپایی قادر بودند در آن بدون ملاحظه منافع دیگران، دست به اعمالی بزنند. روس‌ها در قفقاز به سوی جنوب و به سمت سرزمین‌های مسلمان‌نشین که حکومت‌هایی تحت نفوذ عثمانی‌ها داشتند، پیشروی کردند. در شبه‌جزیره عربستان، دولت انگلستان با نیروهای که از هند آورده بود، بندر عدن را در سال ۱۸۲۹ میلادی، تصرف و آن را به پایگاهی برای خطوط کشتیرانی هندوستان تبدیل کرد. در خلیج‌فارس نیز حضور نیروهای انگلیسی چشمگیر و فزاینده بود. در بعضی نقاط، انگلستان با حکمرانان بنادر خلیج‌فارس پیمان رسمی منعقد کرد. طبق این پیمان‌ها طرفین ملزم می‌شدند در دریا با یکدیگر در حال آتش‌پس باشند، از همین رو بعضی از این شیخ‌نشین‌ها مانند ابوظهبی، دوبی و شارجه را دولت‌های آتش‌پس نامیدند.^[۹] بدین ترتیب جهان عرب در خاورمیانه به سرعت

روند سلطه قدرت‌های اروپایی در خاورمیانه

ماجرای بلعیدن منطقه غرب آسیا

- دکتر محمدامیر شیخ‌نوری

واقعیت خطر اروپا را دریافت. در سده شانزدهم در خلال دوران مرکانتی‌لیسم، بازرگانان اروپایی توانستند از مقامات عثمانی، امتیازات بازرگانی ناشی از کاپیتولاسیون را به دست آورند. طبقه تاجر عرب شکست و اروپا پیروز شد. به مدت ۳ قرن، خاور در خواب درازی فرورفت و از آنچه در باختر می‌گذشت، بی‌خبر ماند. از این زمان به بعد، شهرهای عرب رو به انحطاط نهند. بیداری در اوایل قرن نوزدهم با شخونت آغاز شد. با پیکار «بنیپارت» در مصر، تاریخ مقاومت طولانی جهان عرب با شکست‌هایی روبه‌رو می‌شود؛ ۱۸۸۲–۱۸۴۰ میلادی برای مصر، ۱۸۳۰ و ۱۸۷۰ میلادی برای الجزایر، ۱۸۸۲ برای تونس، ۱۹۱۱ میلادی برای مراکش و ۱۹۱۹ میلادی برای شرق عربی. سپس نوبت به دوران رنسانس و زمان مبارزات ضدامپریالیستی رسید که هنوز خاتمه نیافته و ادامه دارد.^[۱۰] تعداد زیادی اروپایی در این مناطق سکونت گزیدند که حداکثر به ۱/۹ میلیون نفر یا ۷ درصد مجموع جمعیت در ۱۹۵۶ میلادی می‌رسید. قدرت‌های اروپایی به امید اقامت نامحدود در منطقه بودند. به عنوان مثال، الجزایر به عنوان بخشی از متروپلیتن فرانسه اداره و لیبی به عنوان «ساحل چهارم»^[۱۱] ایتالیا محسوب می‌شد. رقابت در خاورمیانه، از طرف دیگر، تحت سلطه ملاحظات ژئواستراتژیک قرار داشت. بریتانیا و فرانسه سخت علاقه‌مند به حفظ راه‌های خود به هندوستان بودند. روسیه به تنگه‌های ترکیه چشم داشت و برای دستیابی به خلیج‌فارس تلاش می‌کرد. منافع تجاری استراتژیک دست به دست هم داده بودند. برای مثال، پنبه مصر و سودان برای صنایع نساجی بریتانیا نهایت اهمیت را داشت. کشف نفت در ایران در ۱۹۰۸ میلادی یک بعد جدید منافع و علایق خارجی در خاورمیانه بود.^[۱۲] با توجه به این عملکرد قدرت‌های استعماری در خاورمیانه مرکزی مداخله اروپاییان بیشترین تأثیر را روی نقشه سیاسی گذاشت و آن به وجود آمدن کشورهایی مثل سوریه، عراق و لبنان و بعدها رژیم اسرائیل بود. اسرائیل را استعمارگران برای حفظ این منافع در منطقه به وجود آوردند؛ اگر نه اسرائیل از نظر تاریخی در منطقه سابقه‌ای نداشت. در حقیقت فرانسه بود که برای نخستین‌بار پس از جنگ‌های صلیبی، به منطقه مرکزی و حیاتی خاورمیانه لشکر کشی کرد. سپاهیان فرانسوی به سرکردگی ناپلئون بناپارت در ۱۷۹۸ در خاک مصر که آن زمان از ایالت عثمانی بود، به خشکی آمدند و آنجا را بدون دشواری اشغال کردند. کوشش فرانسه در بسط خود به فلسطین با ناکامی همراه بود. به هر حال فرانسویان در ۱۸۰۱ میلادی بر اثر لشکرکشی انگلستان از مصر عقب نشستند. این در نتیجه مبارزه مصریان با ترکان نبود. کشمکش بیشتر میان قوای فرانسه و انگلستان بود و عناصر محلی، نقش نسبتاً ناچیزی ایفا می‌کردند.^[۱۳] در این مبارزه، امپراتوری عثمانی برگ برنده بود. ناپلئون تصمیم گرفت این برگ برنده را از چنگ انگلستان برآید. او برای فتح مصر– این غنی‌ترین قلمروهای سلطان عثمانی– هنوز ساخته نشده بود. میدان اسکندریه و سوئز نیز مسیر دریایی وجود کشمکش بیشتر میان قوای فرانسه و انگلستان بود و مسافرت به هند را کوتاه می‌کرد. ناپلئون با تصرف مصر، بی‌درنگ به امکانات بسیاری دست می‌یافت.^[۱۴]

۱– صاحب مستعمرای ثروتمند می‌شد.
۲– موقعیت او در انتهای شرقی مدیترانه تحکیم می‌شد و از آنجا می‌توانست امپراتوری عثمانی را مورد حمله قرار دهد.
۳– با مختل کردن خطوط ارتباطی انگلیس با هند، ضربه بزرگی بر این کشور وارد می‌کرد.
۴– برای تحقق رویای دیرین خود، یعنی تسلط بر هند، پایگاه مناسبی به دست می‌آورد.
ناپلئون پس از ورود به مصر، اعلامیه‌ای به شرح زیر صادر می‌کند:

ولایت فقیه، هدف استراتژیک غرب

خمینی(ره) رهبر کبیر انقلاب اسلامی می‌فرماید: «ولایت فقیه برای مسلمین هدیه‌ای است که خدای تبارک و تعالی داده است. ولایت فقیه، این قانون مترقی اسلام، خاری در چشم دشمنان انقلاب اسلامی است». به همین دلیل استحاله سیاسی از اهداف استراتژیک برای غرب و وابستگان داخلی آنان به حساب می‌آید. تمام گروه‌های مخالف جمهوری اسلامی از ابتدای انقلاب تا به امروز انتقاد به نقش ولایت‌فقیه داشته‌اند و آن را درس‌ساز می‌دانند. به موازات کینه‌توزی‌های رسانه‌های استکباری، عناصر ضدانقلاب و وابسته که مدعی روشنفکری هستند

«بسم الله الرحمن الرحیم، لاله‌الله، محمداً رسول‌الله به نام ملت فرانسه که شالوده خود را بر آزادی و مساوات نهاده است، سردار و رهبر بزرگ ارتش فرانسه به اهالی مصر مراجعه می‌کند. از روزگاران دیرین، بیک‌های مملوک که بر کشور شما حکومت داشته‌اند، ملت فرانسه را تحقیر کرده و بازرگانان آن را مورد آزار و شکنجه قرار داده‌اند. اکنون ساعت انتقام فرارسیده است. این بردگان پست و فرومایه طی قرون متمادی به زیباترین کشور جهان، ستم کرده‌اند ولی اینک اراده الله رب‌العالمین بر این قرار گرفته که به سلطنت آنها پایان داده شود. شیوخ، قضات و امام‌ها به مردم‌اطمینان دهند که ما مسلمانانی راستین هستیم. آیا این ما نبودیم که به رم رفتیم و پاپ را، کسی که مسیحیان را به جنگ با مسلمانان بسیج و نزدیک می‌کرد بر سر جایش نشانیدیم؟ آیا این ما نبودیم که فداییان مالت را که کوردلانۀ ادعا می‌کردند از جانب خدا دستور دارند همه مسلمانان را از دم تیغ خود بگذرانند، نابود کردیم؟ آیا ما همواره دوست سلطان عثمانی (که خداوند توفیقش دهد) و دشمن دشمنان ما نبودیم؟ بر عکس، این مملوکان هستند که از اطاعت سلطان سر می‌پیچند. آنها حکومت هیچ کس را جز حکومت خودشان قبول ندارند. چه سعادت‌مندند کسانی که با ما خواهند بود و چه خوشبختند آنهایی که بی‌طرف باقی بمانند، زیرا آنها هنوز وقت دارند به ما بپیوندند ولی بنا به حال کسانی که به خاطر مملوک‌ها، سلاح بر کف گیرند. ایشان بی‌شک به دُرُکِ واصل خواهند شد.»

به دنبال این اعلامیه که با خطابه‌های معمول مسلمین آغاز می‌شد، دستورهایی زیر صادر شد:^[۱۵]
۱– هر دهکده‌ای که بیش از ۳ ساعت راه با مسیر ارتش فرانسه فاصله ندارد، باید نماینده‌ای نزد ناپلئون بفرستد و به او آگاهی دهد جمعیت دهکده تسلیم شده و پرچم سه رنگ فرانسه را برافراشته است.
۲– روستاهایی که شورش کنند به آتش کشیده خواهند شد.
۳– هر دهکده‌ای که تسلیم می‌شود، باید پرچم دوست ما سلطان عثمانی (که خداوند به او عمر طولانی عطا فرماید) را نیز برافرازد.

۴– شیوخ دهکده باید از دارایی مملوک‌ها مراقبت کنند
۵– شیوخ، علماء، قضات و امام‌ها می‌توانند وظایف مذهبی خویش را به جا آورند. در مساجد، مراسم عبادت و دعا بر حسب معمول برگزار خواهد شد. مصریان به مناسبت نجات خود از شر مملوک‌ها، به این شرح شکرگزاری خواهند کرد: «سرافراز باد سلطان عثمانی، سربرلند باد ارتش فرانسه که آمدن و نرفزین بر مملوک‌ها باد، کامیاب و کامروا باد مردم مصر». از طرف دیگر ناپلئون به یهودی‌ها وعده می‌دهد در صورت همکاری با فرانسه، دولتی یهودی برای آنها در فلسطین ایجاد کند. بدین ترتیب ناپلئون بناپارت نخستین دولتمردی بود که ۱۱۸ سال قبل از وعده بافلور، پیشنهاد تأسیس دولتی یهودی در فلسطین را ارائه داد. او وقتی در سوریه خود را برای حمله به شرق آماده می‌کرد، اعلامیه‌ای منتشر کرد و در آن از یهود خواست برای برپایی دوباره مملکت قدیمی قدس زیر پرچمش بجنگند.^[۱۶]

از ناپلئون بالاترین فرمانده نیروهای مسلح جمهوری فرانسه در آفریقا و آسیا به وارثان مشروع فلسطین:ای اسرائیلی‌های ملت بی‌همتا که هیچ‌یک از قدرت‌های سرکش و طغیانگر نتوانست نام و موجودیت قومی‌تان را از شما سلب کند و فقط توانست سرزمین اجدادی‌تان را از شما بگیرد. ناظران بیبار و بی‌طرف سرنوشت ملل، اگرچه موافب پیامبرانی مانند اشعیا و یوبیل را ندارند اما پیشگویی‌های این پیامبران را با ایمان والای‌شان دریافتند. آنها دریافتند ازادگان خداوند هستند… همه صهیون، سرودخوان باز خواهند گشت و با تملک میراث‌شان سرور و شادی زاده خواهد شد، بی‌آنکه باعث آزار و اذیت یا زنجیدگی

دیگران شوند، شادی در جان و روح آنها همیشه خواهد بود. بنابراین ای پرستیده‌شدگان! با شادی و سرور به پا خیزید، این جنگی است که تاریخ پسان آن را ندیده است و آغازکننده آن امتی است که به این جنگ به عنوان دفاع از خویش نگاه می‌کند، چرا که دشمنانش سرزمینش را که از آبا و اجدادش آن را به ارث برده است، غنیمتی شمردند که بر حسب امیال و هوا و هوس‌های‌شان باید میان ایشان تقسیم شود [..]. فرانسه در این لحظه میراث اسرائیل را به شما تقسیم می‌کند. ارتشم که عنایت و توجه الهی با آن همراه است و عدالت آن را رهبری می‌کند و پیروزی همراه او است، قدس را مقرر فرماندهی من ساخت [..].آی وارثان مشروع فلسطین! ای امتی که با انسان‌ها و سرزمین‌ها تجارت نمی‌کنید، بسان کسانی که آبا و اجدادشان را به تمام ملل فروختند، شما را نه برای استیلا بر میراث‌تان، بلکه شما را برای گرفتن آنچه از شما گرفته شده و حفظ و مصون نگه داشتن آن از دست غارتگران دعوت می‌کنم..

بشتابید! این همان لحظه مناسب است که هزاران سال دیگر تکرار نمی‌شود، بشتابید تا حقوقی را که هزاران سال پیش از شما گرفته شده بازستانید که آن موجودیت سیاسی شده است، شما که به عنوان ملتی میان سایر ملل زندگی می‌کنید، این حق طبیعی و محرز شما است که یهود را مطابق عقایدتان آشکارا و تا بد برسئید.بشتابید! این اعلامیه به مثابه اعتراف بین‌المللی و به رسمیت شناختن موجودیت قومی یهود و تشکیل حکومت صهیونیستی در فلسطین بود. بدین وسیله ناپلئون تقریباً بیش از یک قرن قبل از اعلامیه بافلور، گوی سبقت را از او ربود. ولی فرانسه بزودی خود را با دشواری‌هایی روبه‌رو دید. اول آگوست ۱۷۹۸ هر دهکده‌ای که بیش از ۳ ساعت راه با مسیر ارتش فرانسه فاصله ندارد، باید نماینده‌ای نزد ناپلئون بفرستد و به او آگاهی دهد جمعیت دهکده تسلیم شده و پرچم سه رنگ فرانسه را برافراشته است.
۲– روستاهایی که شورش کنند به آتش کشیده خواهند شد.
۳– هر دهکده‌ای که تسلیم می‌شود، باید پرچم دوست ما سلطان عثمانی (که خداوند به او عمر طولانی عطا فرماید) را نیز برافرازد.
۴– شیوخ دهکده باید از دارایی مملوک‌ها مراقبت کنند
۵– شیوخ، علماء، قضات و امام‌ها می‌توانند وظایف مذهبی خویش را به جا آورند. در مساجد، مراسم عبادت و دعا بر حسب معمول برگزار خواهد شد. مصریان به مناسبت نجات خود از شر مملوک‌ها، به این شرح شکرگزاری خواهند کرد: «سرافراز باد سلطان عثمانی، سربرلند باد ارتش فرانسه که آمدن و نرفزین بر مملوک‌ها باد، کامیاب و کامروا باد مردم مصر». از طرف دیگر ناپلئون به یهودی‌ها وعده می‌دهد در صورت همکاری با فرانسه، دولتی یهودی برای آنها در فلسطین ایجاد کند. بدین ترتیب ناپلئون بناپارت نخستین دولتمردی بود که ۱۱۸ سال قبل از وعده بافلور، پیشنهاد تأسیس دولتی یهودی در فلسطین را ارائه داد. او وقتی در سوریه خود را برای حمله به شرق آماده می‌کرد، اعلامیه‌ای منتشر کرد و در آن از یهود خواست برای برپایی دوباره مملکت قدیمی قدس زیر پرچمش بجنگند.^[۱۷]

۱– احمد سعای، در آمدی بر شناخت مسائل اقتصادی– سیاسی جهان سوم، ص ۲۸
۲– همایون الهی، شناخت ماهیت و عملکرد امپریالیسم، ص ۲۲
۳– آدوارد سعید، فرهنگ و امپریالیسم، ص ۴۵
۴– احمد سعای، در آمدی بر شناخت مسائل اقتصادی– سیاسی جهان سوم، ص ۲۹
۵– ژرژ لجنجافسکی، تاریخ خاورمیانه، صص ۲–۱
۶– آل‌اسدیر درایسدل و جرالد بلیک، جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا، ص ۲۲
۷– عبدالله عزتی، ژئوپلیتیک، ص ۱۶۹
۸– لرنز لجنجافسکی، تاریخ خاورمیانه، ص ۲
۹– آلبرت حورانی، تاریخ مردمان عرب، ص ۳۸۴
۱۰– امین سعیر، ملت عرب، ص ۲۷
۱۱– آل‌اسدیر درایسدل و جرالد بلیک، جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا، ص ۶۸
۱۲– بنارد لوئیس، خاورمیانه، ص ۲۹۲
۱۳– لوتسکی و، تاریخ عرب در قرون جدید، ص ۳۶
۱۴– همان، ص ۳۷
۱۵– رضا هلال، مسیح یهودی و فرجام جهان، صص ۵۴–۵۵
۱۶– لوتسکی و، تاریخ عرب در قرون جدید، صص ۳۹–۴۱

منبع: صهیونیسم و نقد تاریخ‌نگاری معاصر غرب، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

فرهنگی را تدریجا توسعه داده و به حوزه‌های سیاسی تسری می‌دهند. هویشاری و بصیرت سیاسی و در کنار آن روحیه و تفکر انقلابی ایزاری برابر نفاق، حيله و نیرنگ دشمنان است و نقش جوانان و دانشجویان در بی‌اثر کردن هدف آنان نقش بااهمیت و تأثیرگذاری است، تا آنان در رسیدن به اهداف خود ناکام بمانند. در واقع هدف آنان نسل سوم و چهارم کشور است، چرا که آنان حوادث انقلاب را ندیده‌اند و با دستکاری رخ‌دادها سعی در ایجاد ابهام در فکر جوانان دارند. نسل جوان و قشر دانشجو بودند که نقش پررنگی در پیروزی انقلاب اسلامی، ۸ سال دفاع‌مقدس و فتنه‌ها داشتند و این نشان از اهمیت نسل جوان کشور برای آنان دارد.
عضو کمیته دانشجویی جبهه مردمی انقلاب اسلامی(جمنا)

<div>یاورقی ۱۶</div>
<div>متن کتاب «تبه‌ری میسان»، نویسنده فرانسوی درباره حادثهٔ ۱۱سپتامبر</div>
دروغ بزرگ
<div><div>بزدوی معلوم شد حضور این نیروها در اطراف کاخ ضرورتی ندارد و تنها دلیل این اقدام توصیف دیک چنی معاون ریاست جمهوری از ماجرا بوده است.</div></div>
۳ ساعت بعد از حادثه (۱۳:۴۰ بعدازظهر) بیانیه جورج بوش از سوی پنتاگون انتشار یافت. این بیانیه در پایگاه Barks dale، محل سوختگیری هواپیمای رئیس‌جمهور ضبط و پس از مدتی تأخیر پخش شد.
من به مردم آمریکا اطمینان می‌دهم که نهادها و ارگان‌های محلی با بهره‌گیری از تمام امکانات و تجهیزات کشوری و دولتی به کمک و نجات جان مصدومان این حادثه شتافته‌اند. بدون شک آمریکا عاملان این حادثه غیرانسانی و بزدلانۀ را به چنگ خواهد آورد و مجازات خواهد کرد. من در تماس‌هایی که با معاون رئیس‌جمهور، وزیر دفاع، گروه امنیت ملی و دیگر اعضای هیات دولت داشته‌ام، نکات و دستورات لازم را داده‌ام. تمام اقدامات امنیتی لازم برای حفاظت از مردم آمریکا صورت گرفته است. ارتش آمریکا چه در داخل و چه در دیگر مناطق جهان در موقعیت آماده‌باش کامل قرار دارد و ما تمام اقدامات احتیاطی و امنیتی را برای دوام و بقای دولت شما به انجام رسانده‌ایم. ما در گفت‌وگوهایی با رهبران کنگره و همچنین رهبران دیگر کشورها به آنها اطمینان داده‌ایم که برای دفاع از آمریکا و مردم آن از هیچ کوششی دریغ نخواهیم کرد. من به نمایندگی مردم آمریکا از تلاش بی‌وقفه کسانی می‌کنم و از همه می‌خواهم برای قربانیان این حادثه دعا کنند.
برجسته‌ترین نکته در بیانیه رئیس‌جمهور، برخورد احتیاط‌آمیز او نسبت به عاملان حمله است. او نامی از عاملان حمله، تروریسم و تروریست بر زبان نمی‌آورد و تلوینق به آغاز جنگی نظامی و کلاسیک و چیزهایی از این دست اشاره دارد. رئیس‌جمهور از آزمایش سخن می‌راند؛ آزمایشی که آمریکا مراحل اولیه آن را تجربه کرده است. طرفه اینکه هیچ سخنی از ترک کاخ سفید و خروج از واشنگتن به میان نمی‌آورد. شاید طرح چنین موضوعی در آن شرایط حساس حمل بر ترس و او تهاجم رها کردن مردم در مقابل حوادث می‌شد.
در ۲ بیانیه مطبوعاتی سخنگوی کاخ سفید آری فلشر (Ari Fleischer) هم هیچ صحبتی از تروریسم و تروریست‌ها به میان نمی‌آید؛ این دو بیانیه کوتاه و مختصانه مربوط به زمانی است که فلشر معاون بار رئیس‌جمهور در این پایگاه نظامی به پایگاهی در پرواز بودند و در شرایطی اضطرابی با حمایت جگنده‌ها و خود را به واشنگتن رساندند. برقراری و اعلان شرایط خاص تداوم حکومت ۲ فرضیه را به ذهن متبادر می‌کند. در فرضیه اول با توجه به آتش‌سوزی عمدی در کاخ سفید و همین‌طور به‌سرفت رفتن رمزهای مخابراتی رئیس‌جمهور و سازمان‌های امنیتی، حفظ جان رئیس‌جمهور و خارج کردن او از واشنگتن امری طبیعی و ضروری به نظر می‌رسد. در چنین شرایطی دور کردن دیگر رهبران سیاسی از تیررس افراد وابسته به عاملان حادثه و انتقال آنها به محلی امن کاملاً قابل توجیه است.
این یک روی سکه است، اما در فرضیه دوم و روی دیگر سکه این سؤال حک شده که آیا برقراری حالت خاص تداوم حکومت (COG) هم جزئی از سناریوی عاملان حمله نبود و آیا انتقال همه رهبران سیاسی– بودیز معاون رئیس‌جمهور– به پناهگاه‌های دور و نزدیک، بهانه‌ای برای دور کردن آنها از یکدیگر و همچنین از سازمان‌های حکومتی نبود؟ صحبت‌های عجیب معاون رئیس‌جمهور دیک چنی بیشتر امکان وقوع فرضیه دوم را تقویت می‌کند. دیک چنی نحوه مأموران امنیتی به طرف من هجوم آوردند، از زمین بلندم کردند و تا پناهگاه زیرزمینی کاخ سفید با خود بردند؛ بدون اینکه نظرم را بخوانند یا به صحبت‌های من گوش کنند.
چنی به نقل از دیگر همکاران حکومتی خود می‌گوید: مأموران امنیتی همین رفتار را با دیگر معاونان و رهبران کنگره از خود نشان دادند، لذا این سؤال به قوت باقی است که آیا عملیات مأموران امنیتی در زندانی کردن معاونان و نمایندگان منتخب مردم در زیرزمین‌ها و نقاط پراکنده دور از شهر (به پناهه حفظ جان آنها) چیزی غیر از کودتای می‌تواند باشد؟
قبل از پرداختن به چهارمین دفتر از این مجموعه، یافته‌های خود را به‌طور مختصر و در حد سرسرفل به شرح زیر ثبت می‌کنیم:
الف– آتش‌سوزی مشکوک در بخشی از مجموعه کاخ سفید